

## انتخابات و الزامات آن

انتخابات در شکل واقعی آن به عنوان روشی که بتواند به تحقق مشارکت تمامی افراد یک گروه اجتماعی (در هر شکل و سطح از گستردگی) در امور خود بیانجامد، نیازمند اهداف و کارکردهایی است که بتواند از یکسو پاسخگوی نیازهای مشترک و در جهت اهداف واقعی و مشترک آحاد افراد گروه بوده و از سوی دیگر به عنوان یک راه دارای کارکرد برای گروه، متضمن تامین خواستها، نیازها و اهداف مشترک باشد. برای پاسخ به نیاز قرار گرفتن جامعه در مسیر تکاملی و هماهنگ با طبیعت، تامین آزادی و دیگر مولفه های تامین کننده ی امکان تغییر، و سرانجام تعادل در عین پویایی جامعه (توجه شود به تفاوت تعادل ایستا و تعادل پویا که یکی به حاکمیت نهادی قدرت و ایستایی جامعه و دومی به ایجاد توان تغییر و قرار گرفتن در مسیر هماهنگ با تکامل طبیعت می انجامد) آنچه بیش از هر چیز دیگر ضروری است تعادل قدرت یا مهارت مرکز و شکل گرفتن قدرتهای بزرگ و نهادی شدن آنهاست. بنابراین آنچه انتخابات باید ایجاد کند در درجه نخست تعادل در توزیع قدرت ناشی از ارتباط اجتماعی در قالب جامعه میان تمامی جمعیت آن و پیشگیری از قطبی شدن قدرت در آن جامعه است. تمرکز قدرت در هر بخش از جامعه: افراد، نهادها و حتی اکثریت جمعیت ضمن سرکوب و تضییع حقوق بخشی از جامعه، مانع از احساس شراکت در گروه و جامعه شده و می تواند به فروپاشی انسجام و سرانجام خود جامعه منجر گردد. حتی هنگامی که از انتخابات به عنوان راهی برای رسیدن به دموکراسی و مشارکت جمعیت یک جامعه (یا کشور) در اداره امور خود سخن گفته می شود نیز انتخابات باید بتواند کارکردهای خود را نشان دهد. در نیل به دموکراسی نیز انتخابات در هر سطح و موضوعی در کشور برگزار گردد، ملموس ترین اهداف آن برانگیختن تمایل عمومی به مشارکت، احساس همدلی با گروه و تقسیم عادلانه ی حق تصمیم گیری برای امور گروه و اداره آن است. روشی که هدف غایی آن در دموکراسی سیاسی، رسیدن به تعادل اقتصادی، فرهنگی و بهره مندی یکسان از فرصتها برای همه ی آحاد جامعه است. تامین و برگزاری انتخابات آزاد و با عنایت به اهداف اصلی آن می تواند چنین فرصتهایی را در همان قالب دموکراسی غیرمستقیم در اختیار عموم بگذارد. اما انتخابات در شکل انتخابات سیاسی در جامعه ی بشری امروز و در بسیاری از کشورها به انتخابات اداره شده از سوی نخبگان، صاحبان قدرت و نهادهای قدرتمند تبدیل شده و اهداف دیگری را نیز در نظر دارد که مهمترین آن نمایش چهره ی دموکراتیک و مردم سالار و مشروعیت گرفتن حضور تحمیلی قدرتمندان با جمع آوری آرای انتخاب کنندگان و نمایش قدرت و منابع

آن به گروه‌ها، جوامع دیگر و دیگر کشورهاست. همچنین انتخابات مدیریت شده از سوی قدرت حاکم در ساختارهای سیاسی اهداف دیگری همچون تقسیم مسئولیت اشتباهات احتمالی (سهوی یا عمدی) صاحبان قدرت سیاسی و منتخبین با رای دهندگان، تحمیل خود یا نمایندگان قابل قبول خود به رای دهندگان با ظاهر خوشایندتر و قابل قبول تر از جانب آنان، تثبیت خود (ساختاری کردن قدرت) با استحکام بخشیدن به نهادهای اصلی جامعه و جایگزینی تغییرات اساسی و ساختاری (نیاز اساسی برای پویایی گروه بر مبنای طبیعت و تغییرات آن) با تغییرات کارکردی، روبنایی و ظاهری (جایگزینی تعاریف نیازهای طبیعی ذات تغییر به نیازهای منطبق بر واقعیتها و مفاهیم کاذب و القایی) و نهادینه کردن آن در ذهن رای دهندگان به عنوان خواست آنان و ... می باشد. انتخابات سیاسی در شکل امروزی آن و با توجه به بازیهای پنهان و آشکار آن که از آغاز تا فرجام، به کار گرفته می شود، نه تنها به امر مشارکت عمومی مردم در اداره ی امور خود کمکی نمی کند، که با مسیرتعیین شده ای به سوی تمرکز قدرت و بازستانی سهم آحاد رای دهندگان از قدرت اجتماعی و تجمیع آن در نمایندگان برگزیده، می رود. نمایندگانی که با حضور در نهاد سیاسی حکومت سبب قطبی شدن هرچه بیشتر قدرت در جامعه و نهایتاً تمامی شرایط اجتماعی و در تمام نهادها می شوند. در تعاریف سیاسی، برای دولت برآمده از انتخابات یا دولت مردمسالار، شرایطی ذکر می گردد که عدم وجود آنها حتا در شکل امروزی و در برداشتهای سطحی از دموکراسی و در جوامع با نقاب دموکراسی اما تحت سلطه صاحبان قدرت نیز تصویر دموکراتیک ارائه شده را نفی می کند. برای آنکه بتوان به انتخابات اعتماد کرد و آن را روشی مدیریت شده برای حفظ و در اختیار گرفتن قدرت با هدف سلطه در نظر نیاورد، می توان مواردی را به این شرح ذکر کرد:

- نخستین موضوع در جوامع با تعریف مرزبندیهای جغرافیایی و تحت قوانین و قراردادهای اجتماعی سیاسی که کشور نام می گیرند قبول و پای بندی به نظام سیاسی و اجتماعی حاکم و التزام به آن در شکل صادقانه و با موازین تعیین شده در قانون از سوی رای دهندگان و انتخاب شوندگان و نهادهای برگزارکننده ی قانون است. عدم قبول و تمایل به تابعیت و عضویت در یک کشور (همانکه در قانون اصالت تابعیت فرد نام می گیرد) مسلماً در هیچیک از جایگاههای رای دهنده و کاندیدا قابل قبول نیست. می توان به صراحت گفت تمامی آنان که در هریک از دوجایگاه قرار میگیرند، التزام اعتماد و قبول تعاریف سیاسی و جغرافیایی آن کشور و قوانین آن اعم از قانون اساسی و قانون مدنی را پذیرفته اند. این گفتار که بسیاری شرکت در انتخابات را حضور در ساختار قدرت با هدف ایجاد تغییر در آن ذکر می کنند مسلماً ناشی از ناچیز شمردن فهم و درک

نخبگان در قدرت است . حضور در صحنه ی انتخابات ابراز التزام صادقانه ی خودآگاه یا ناخودآگاه به قوانین اساسی کشور از سوی رای دهندگان و کاندیدهاست .

- ساختارهای سیاسی موجود باید مورد وثوق باشد و رای دهندگان می بایست پیش از انتخابات به صحت و درستی سازوکارهای برگزاری انتخابات و برگزارکنندگان آن اعتماد کافی داشته باشند. حضور در صحنه ی انتخابات به معنای اعتماد به به آن است . بی شک پس از برگزاری انتخابات و تایید آرا عمومی از سوی نهادهای برگزارکننده و ناظر، برندگان و بازندگان صحنه ی انتخابات باید به آن گردن نهند زیرا با حضور خود به کارآمدی سیستم انتخاباتی مهر تایید گزارده اند . تنها دلیل عدم تمکین به نتیجه ی انتخابات ( که در هر شکل از دموکراسی انتخاباتی به حاکمیت اکثریت بر اقلیت منتهی می شود) اعتراض به کنار گذاشته شدن از قدرت است و ناشی از حالت روانی شکست . در صورتی که سازوکارهای انتخابات مورد اعتماد نیست، پیش از انتخابات باید برای آن چاره جستجو کرد و نه پس از اعلام نتایج. شرکت در هر انتخاباتی به معنای اعتماد به فرایندهای انتخاباتی حاکم است . در صورت عدم اعتماد به سیستم برگزارکننده می توان و باید قبل

- از حضور در صحنه ی انتخابات ، آن را به نحوی ابراز نموده و برای اصلاح آن تلاش کرد . قواعد دموکراسی انتخاباتی حکم می کند که شرایط حضور همگان به عنوان انتخاب کننده و انتخاب شونده باید یکسان باشد . هیچ شخص و گروهی نمی تواند از حضور در یکی از این جایگاهها منع گردد . ملاک همواره تعداد آرای عمومی است و تشخیص مصلحت به عهده ی آحاد جمعیت جامعه. حق انتخاب کردن ( رای دادن ) و انتخاب شدن ( رای آوردن ) باید فارغ از جنسیت ، نژاد ، مذهب، گرایش های سیاسی اجتماعی فرهنگی و ... باشد . هرگونه قواعدی که این اصل را زیر پا گذارد مسلما منشا گرفته از یک انتخابات مدیریت شده یا اراده ای در جهت مدیریت پیشاپیش انتخابات و نافی دموکراسی ( یا ترجمه نه چندان قابل قبول آن مردمسالاری ) است.

- هر گونه نظارت سلیقه ای و خارج از چارچوب قراردادهای اجتماعی ، قانون اساسی و مدنی ( زیرا برگزارکنندگان انتخابات هم مانند رای دهندگان و کاندیداها باید به آن گردن نهند) اساس انتخابات را زیر سوال می برد : اگر در قانون شرایطی برای نمایندگی ذکر گردیده تنها و تنها ملاک باید همان قانون باشد و نه تفسیرهای از موضع قدرت ناظرین. تمامی افرادی که دارای شرایط ذکر شده در قانون هستند باید حق حضور به عنوان رای دهنده و انتخاب شونده را داشته باشند و اگر گروهی خارج از قانون و براساس تشخیص شخصی از مصلحت جامعه ، قدرت حذف افراد را داشته باشند ، آن انتخابات مدیریت شده است و پیشاپیش مسیر آن برنامه ریزی و هدایت

شده است. چنین انتخاباتی مسلماً به هدف دموکراسی و حس مشارکت در اداره ی امور از سوی افراد جامعه نخواهد رسید. اساساً انتخابات به معنای واگذاری تشخیص مصلحت توسط خود مردم است و هیچ نهاد انتخابی (توسط انتخاباتی از نوع و در موضوعی دیگر) یا انتصابی، تشخیصی برتر از تشخیص جمعی مردم ندارد و نمیتواند برای مصلحت جامعه تصمیم بگیرد؛ کسی را از حق انتخاب کردن یا انتخاب شدن محروم کند و فراتر از قانون و مردم تصمیم بگیرد. (شایان ذکر است که هرگونه اختیاراتی که برای چنین موضوعی توسط قانون به فرد یا گروهی داده شود، ممکن است قانونی به حساب آید اما در هر صورت نافی اصول اولیه ی دموکراسی است.)

- دارندگان قدرت نهادی در امر انتخابات، نباید با بازیهای سیاسی و مشروعیت بخشیدن به جناحها، احزاب، گروهها و خرده فرهنگهای خاص و با هدف حفظ بقای کلی و ثبات قدرت موجود، روند انتخابات را هدایت و مدیریت سلیقه ای کنند. اگر در انتخابات یک کشور از ابتدا و با ملاکهای غیر از آرای انتخاب کنندگان تنها به دوجناح حق حضور داده شود و یا کلیه ی جناحها و احزاب به نحوی اداره و هدایت شوند که سرانجام تنها دو جناح، دوحزب یا دو تفکری باقی بماند (چنانکه در بسیاری از کشورها در حال حاضرمانند انتخابات اخیر امریکا اینگونه است و مردم باید با توسل به عبارت (برگزیدن بد به جای بدتر) تن به بازیهای سیاسی هدایت شده بدهند و با حس گنگی از تردید خود را به رای دادن در محدوده ی مجاز انتخاب از پیش تعیین شده براساس قدرت نهادی جامعه، راضی کنند)، مسلماً آن انتخابات تنها یک بازی سیاسی است و نهایتاً تنها نتیجه ی آن، مشروعیت یافتن قدرتهای موجود در جامعه و از پویایی افتادن آن جامعه خواهد بود. (نگاهی به انتخابات در بسیاری از کشورهای مدعی دموکراسی و تغییر و با ظاهر دموکراسی به خوبی حکایت از انتخاباتهای مدیریت شده دارد.)

- میزان تمایل قدرتهای نهادی و نخبگان حاکم و کاندیداها به دخالت دادن مردم در اداره ی امور و تسری نهادهای تصمیم گیرنده به سطوح پایین تر جامعه (سطوح از لحاظ قدرت نهادی شده و هرگونه قدرتی که به شخص امکان حضور شناخته شده و موثر و پذیرفته شدن از سوی جامعه را می دهد) می تواند نشانگر اعتقاد نخبگان حاکم یا در جایگاه انتخاب شونده به مشارکت مردم در اداره ی امور خود باشد. عبارات برای مردم چنین و چنان خواهیم کرد و عدم وجود برنامه برای حضور فعال مردم (و نه حضور هیجانی یا در مقاطع خاص) در نهادهای و ساختارهای سیاسی، اقتصادی فرهنگی و... و توجه به نقش افکار عمومی واقعی (فارغ از جنجالهای رسانه ای و دارندگان قدرتهای فرهنگی و رسانه ای) می تواند به تفاوت میان انتخاباتهای ممکن و اثربخشی

حضور و آرای رای دهندگان کمک کند و انتظارات آنها را در مسیر واقعیت آینده‌ی ناشی از گزینه‌های مختلف هدایت کند.

- روشهای سیاسی به کار گرفته شده از سوی کاندیدها هرگز نباید ناشی از تحمیق و تحقیر آحاد افراد جامعه و کشور باشد. میزان غیرواقعی بودن وعده‌ها، اتهامها، توسل به روشهای مردم فریبی و میزان واکنش حاکمیت و قدرت نهادی شده به موارد مذکور می‌تواند ملاکی برای افتراق میان انتخابات واقعی و انتخابات هدایت شده باشد. بی‌شک هنگامی که حجم وسیعی از اتهامها مطرح می‌شود و از طرف دیگر بسیاری از فسادها و تخلفات اجتماعی افشا می‌گردد عکس العمل‌های هنگام انتخابات و پس از آن بسیار ناچیز، می‌توان رگه‌هایی از بازیهای سیاسی در آن یافت.

در هر صورت بی‌گمان، از آنجا که دموکراسی انتخاباتی تنها به حاکمیت گروهی از مردم (نه حتی اکثریت بر اقلیت؛ بلکه گروه کوچکی از نخبگان صاحب قدرت بر مجموع اکثریت و اقلیت) برکل جامعه منجر می‌گردد و به جای ایجاد تعادل در قدرت، به تمرکز آن و قطبی شدن بیشتر جامعه می‌انجامد، اعتماد به انتخابات خصوصا در شکل مدیریت شده و براساس بازیهای سیاسی پنهان و آشکار، بسیار سخت است و همواره رای دادن در جایگاه یک کنش اجتماعی جای تردید دارد. انتخابات و شرکت در آن در شرایط امروز در بسیاری از جوامع و کشورها تنها یک رفتار نهادی شده و یک آموخته‌ی به ظاهر مصلحت اندیشانه و یا روشنفکرانه است. رفتاری که کمتر با اندیشه‌ای بنیادی و فارغ از هیجانات اجتماعی، سنخیت دارد. اما در یک نکته نمی‌توان تردید کرد؛ انتخابات هرچه هست به بسیاری از حاکمیت‌های قدرتمدار مشروعیت می‌بخشد و به بسیاری از افراد جامعه، تنها با پر کردن یک برگه، حس ادای مسئولیت مدنی و تعهد اجتماعی می‌بخشد و در آنها موجی از رضایت بابت همنوایی و حضور در گروه‌های زیرمجموعه‌ی جامعه و در جهت جریان حاکم بر آن، ایجاد می‌کند. این حس؛ واقعی یا کاذب، ناشی از درگیری اجتماعی و لذت طلبی اجتماعی یا غوطه‌ور شدن در بی‌حسی مطلق، حضوری ایثارگرانه و مصلحت اندیشی برای جمع یا در جهت منافع روزمره‌ی فردی و بی‌اندیشه به فردا و آینده، هرچه هست، سهم کوچکی است از آزادی ذاتی انسان که در قالب حقوق بشری در اجتماع، به انسان داده شده و ظاهرا تا زمانی که در انسانها ضرورت و آگاهی تغییر احساس نشود، بسیاری به همین اندک بسنده خواهند کرد.